

کارگران «سیمای چاپهار» در دوماه مزد معوقه دارند

شرکت «سیمای چاپهار» در شهرک صنعتی پساندر که در زمینه صنایع غذایی فعال فعالیت دارد حدود ۳۵ کارگر شاغل دارد که این کارگران ۲ماه مزد معوقه دارند.به گزارش ایلنا به نقل از کارگران این واحد صنعتی، طلب انباشته آنها مربوط به دستمزد دو ماه گذشته است. علاوه بر این بخش دیگری از دغدغه‌های کارگران این واحد، نبودامنیت شغلی است و آنها در صورت پیگیری مطالبات انباشته خود با تهدید کارفرما مواجه می‌شوند. کارگران تصریح کردند: حدود ۳۵ نفر در این مجموعه مشغول به کار هستند که ازاین تعداد حدود ۲۰ نفر تبعه افغانستان و ۱۵ نفر کارگر بلوچ هستند. کارگران بلوچ می‌گویند حقوق آنان طی دوماه گذشته پرداخت نشده و با توجه به افزایش شدید هزینه‌های زندگی، برای تأمین مخارج روزمره خود با مشکلات جدی مواجه شده‌اند.

■ ■ ■

عضو کمیته مزد:

هزینه سید معیشت دو برابر جهش داشته است

اول شهریور ۱۴۰۵ جلسه شورای عالی کار با دستور جلسه «بازنگری دستمزد ۱۴۰۵» باحضورشرکای اجتماعی این شورا در محل وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی به برگزار شد.

«سعد صالحی» نماینده جامعه کارگری در شورای عالی کار درباره نتیجه این جلسه به مهر گفته بود که براساس مصوبه اسفند ۱۴۰۴ در حوزه بن کارگری و تغییرات نرخ تورم کارلایهای اساسی در نیمه نخست سال ۱۴۰۵، شورای عالی کار برای بازنگری دستمزد ۱۴۰۵ باید تشکیل شود. بنابراین براساس این مصوبه قرار است عدد سید معیشت «محسن باقری» نماینده جامعه کارگری در کمیته مزد در پاسخ به این پرسشش که کمیته مزد چه تاریخی برقرار می‌شود، اظهار کرد: هنوز دعوت‌نامه‌ای از سوی رئیس کمیته مزد که نماینده دولت در این کمیته است برای اعضا ارسال نشده است.

وی گفت: براساس بند ۱۰ مصوبه ۱۴۰۴ در خصوص مزد ۱۴۰۵ جامعه کارگری، قرار بر این است در شهریور ماه امسال، بازنگری در میزان دستمزد داشته باشیم.

این نماینده جامعه کارگری با اشاره به پیشنهاد نمایندگان کارگری در شورای عالی کار مبنی بر اجرای این بند، اظهار کرد: سید معیشت برای دی ۱۴۰۴ براساس نرخ تورم اعلامی مرکز آمار ایران در همین دی، مبلغ ۴۲ میلیون و ۹۰۰ هزار تومان بود. کمیته مزد از تیر ماه محاسبات ماهانه را آغاز کرده و با توجه به نرخ تورم، هزینه زندگی بیش از دو برابر افزایش یافته و نیازمند تشکیل جلسه کمیته مزد است.

عضو کمیته مزد با اشاره به نرخ تورم ۱۴۰ درصدی گروه خوراک‌ها و آشامیدنی‌ها، یادآور شد: هزینه زندگی جهش قابل توجهی داشته که در نوع خود بی‌سابقه است. تشکیل کمیته مزد نشانه وجود اراده برای این بازنگری بوده که امیدواریم هر چه زودتر انجام شود.

■ ■ ■

اعلام زمان بندی پرداخت معوقات بانزشتگان کارگری

تأمین اجتماعی با انتشار اطلاعی‌های در خصوص زمانبندی پرداخت معوقات مابه‌التفاوت افزایش حقوق سالیانه و مرحله سوم متناسب‌سازی مربوط به فروردین ماه ۱۴۰۵ بانزشتگان ومستمری بگبران توضیحاتی ارائه کرد. به گزارش ایسنا، در متن این اطلاعیه با عنر خواهی از تاخیر پیش آمده که ناشی از محدودیت‌های تأمین منابع مالی و شرایط دشوار ناترازی منابع و مصارف تأمین اجتماعی بوده آمده است: پرداخت معوقات مابه‌التفاوت افزایش حقوق سالیانه و مرحله سوم متناسب‌سازی مربوط به فروردین ماه ۱۴۰۵ برای حدود پنج میلیون و ۳۰۰ هزار بانزشتسته ومستمری بگبر، در عصر روز دوشنبه (۹ شهریور) آغاز شد. این پرداخت‌ها به ترتیب حروف الفبا، به صورت مستمر و تدریجی، ناپهانتا تا پایان شهریور ماه از طریق بانک‌های عامل به اتمام خواهد رسید. درباره زمان بندی پرداخت معوقات مابه‌التفاوت اردیبهشت ماه نیز متعاقبا اطلاع‌رسانی رسمی خواهد شد.

■ ■ ■

مرگ یک کارگر بر اثر ریزش دیواره‌های فاضلاب

یک کارگر در پروژه ابرسانی شرکت آب و فاضلاب گچساران، بر اثر ریزش ناگهانی دیوارهای کانال آب فاضلاب شهری جان خود را از دست داد. به گزارش ایلنا، آب فاضلاب استان کهگیلویه و بویر احمد اعلام کرد: شامگاه روز نهم شهریور ماه، یک کارگر پیمانکاری در جریان اجرای عملیات و حذب لوله‌های مزاحم شبکه فاضلاب شهری در محدوده محله «سادات» شهر گچساران بود که به یکباره بخشی از دیواره خاکی آن ریزش کرد و کارگر مذکور که پیمانکار این پروژه به بود در عمق خاک گرفتار شد. گروه‌های امدادی از برداشتن خاک به سرعت این فرد را که «فرشاد کرمان» نام دارد، از زیر آوار خارج کردند متأسفانه او جان خود را از دست داده بود.

■ ■ ■

جان باختن یک کارگر حین تخریب ساختمان

یک کارگر حین تخریب ساختمانی در حوالی میدان صفائیه شهر ر، بر اثر ریزش آوار ساختمان روی سرش جان باخت. به گزارش ایلنا، یک کارگر ۲۴ ساله که در حال تخریب بخشی از یک ساختمان قدیمی یک طبقه شامل طبقه همکف و یک نیم طبقه در بالا بود، در اثر ریزش آوار نیم طبقه فوقانی بر روی سرش دچار حادثه شد. عوامل امداد و نجات بعد از عملیات نجات و بررسی علائم حیاتی، مرگ این کارگر تبعه افغانستان را تایید کردند.

■ ■ ■

کارگر کارخانه کاشی قربانی حادثه شغلی شد

یک کارگر حین تخلیه بار کامیون در کارخانه کاشی‌ی الماس کویر در ده کیلومتری جاده کرمان و آوار بار کامیون حین تخلیه روی سرش جان باخت. به گزارش ایلنا، در حالی جسدی جان این کارگر ۳۵ ساله بعد از گذشت چند ساعت از زیر آوار خاک بیرون کشیده می‌شود که همکاران متوجه عدم حضور وی نشده بودند.

روایت ترخیص کارانی که خواب کار در گرمای ۶۰ درجه بندر را می بینند

ترکش‌های جنگ؛ وسط سفره‌های تهیدستان



● **سعید حسام‌الدینی**
قطار تهران بندرعباس که به ایستگاه آخر می‌رسد، اولین چیزی که به استقبال می‌آید، هوای نفس گیر و شرجی است. اینجا بندرعباس است، دروازه جنوبی ایران و مقصد نهایی «اسکله شهید رجایی». این بندر تا همین چند ماه پیش، شاه‌رگ تپنده حیات اقتصادی ایران بود. بندری که در روزگار رونق، بیش از ۶۰ درصد تجارت خارجی و ترانزیت کالا را بر شانه‌های خود می‌کشید؛ دروازه‌ای که روزانه هزاران کانتینر در آن جابه‌جا می‌شد و میلیارد‌ها دلار ثروت را به رگ‌های اقتصاد کشور پمپاژ می‌کرد.

امروز اما در این روزهای نفس گیر و ملتهب پس از پایان «جنگ ۴۰ روزه»، حملات اخیر، تصویر این شاه‌رگ حیاتی به شکلی دردناک دگرگون شده است. با وجود تلاش‌های بسیار، اجازه ورود به محوطه‌های داخلی اسکله و گمرک داده نمی‌شود. درهای آهنی و گیت‌های امنیتی روی خبرنگاران بسته بود و به بهانه شرایط حساس، معوزی برای حضور در میدان عملیات صادر نشد اما حقیقت را نمی‌توان پشت فنس‌ها پنهان کرد و برای شنیدن صدای خرد شدن استخوان‌های کارگران زیر بار این بحران، نیازی به ورود به اسکله نبود. در کوچه پس‌کوچه‌های شهر، در کافه‌ها و در حاشیه‌های بندرعباس، پای درددل کارگرانی نشستیم که واقعیت عریان اسکله را با خود به بیرون فنس‌ها آورده بودند.

روایت کسانی که در این چرخه می‌سوزند

زمزمه‌هایی از تعطیلی، گسترده شرکت‌های پیمانکاری، حملات به تأسیسات زیربنایی و اخراج‌های فله‌ای، بر آنم داشت تا در روزهای داغ تابستان امسال، کوله‌بار بندم و راهی جنوب شوم. یک سوال کلیدی مطرح است: در نقطه‌ای که روزگاری قلب تپنده صادرات و واردات خاورمیانه بود و اکنون در حلقه محاصره و انزوا گرفتار شده، بر سر کسانی که بار این اقتصاد عظیم را بر شانه‌های آفتاب‌سوخته می‌کنند، چه آمده؟

بار اصلی و طاقت‌فرسای این اسکله بر دوش نیروهای عملیاتی است؛ فرقی نمی‌کند کارگر شناسنامه‌دار و رسمی باشد که با قرارداد‌های نصفه نیمه کار می‌کند یا کارگر بی‌نام و نشان افغانستانی و بلوچ که در هیچ آماری، در هیچ اداره کاری و در هیچ لیست بیمه‌ای حضور ندارند. در ادبیات بندر، به این دسته دوم «کارگران زیرفنی» می‌گویند. آنها اشباح اسکله‌اند. کارگران بی‌نام و نشانی که برای فرار از فقر مطلق، خشکسالی و بیکاری، به حاشیه‌نشینی در خانه‌های اشتراکی و مخروبه هرمزگان داغ و تفتیده پناه آورده‌اند و هر سپیده‌دم از زیر فنس‌های امنیتی عبور می‌کنند تا ارزان‌ترین و بی‌دفاع‌ترین نیروهای کار ایران باشند.

با «نعمت» کارگر ۲۴ ساله «نعمت» هم صحبت می‌شوم. صورتش با لایه‌ای ضخیم از خاک سرخ که در جانش نشست، تیره شده است. فقط سفیدی چشمان خسته‌اش می‌درخشد. می‌گوید: «ما را برای جاهایی می‌برند که کار سخت‌تر است.

روایت ترخیص کارانی که خواب کار در گرمای ۶۰ درجه بندر را می بینند

ترکش‌های جنگ؛ وسط سفره‌های تهیدستان



خون دل ما چرخیده اما وقتی به حقوق می‌رسد، سهم ما با معیار و اشل سال قبل است... این دیگر اسمش عدم توانایی مالی نیست... درد اینجااست که در همین شرایط بحرانی، در شرکت‌های زیرمجموعه، نیروهای عملیاتی باسابقه راه بهانه تعدیل اخراج می‌کنند و وقتی دوباره نیرو بخوانند، آدم‌های رابطه‌دار را جایگزین می‌کنند.»

بور و کراسی استثمار و مارا تن فرساینده ترخیص

تصور عمومی و کلیشه‌ای از «کارگر اسکله» شاید تنها تصویر یک باربر ساده باشد که گونی بر دوش می‌کشد اما

نیروهای عملیاتی و ترخیص‌کاران بندر، هر روز در گیر یک مارا تن وحشتناک، فرساینده و ترکیبی از فشار ذهنی و

شکنجه فیزیکی‌اند. بسیاری درک بهتر این چرخه، پای صحبت‌های «سعید» می‌شنیم. یکی از همین نیروهای ترخیص کار است که

پس از ماه‌ها بیکاری و افسردگی، به تازگی با حقوقی معادل سال گذشته (حدود ۳۰ میلیون تومان) سسر کار برگشته. صورتش آفتاب‌سوخته و دستانش پر از جای زخم‌های کهنه است. روند کار طاقت‌فرسایش را این گونه توصیف می‌کند: «کار من فقط جابه‌جاکردن بار نیست. من واسطه یک سیستم فشل و بوروکراتیک هستم. روز من از ۵ صبح شروع می‌شود. اول باید در راهروهای خنک شرکت‌های کشتیرانی بدم تا اسناد را بگیرم. بعد گرفتن بارنامه، قبض انبار، درگیری

با سازبای‌های گمرک و گرفتن تأییدیه‌های استاندارد. اینجا بخش اداری است اما فاجعه از جایی شروع می‌شود که باید وارد محوطه شوم. باید کانتینر را در میان ده‌ها هزار کانتینر پیدا کنم، جابه‌جایش کنم، کارشناس بیمه بیکاری نمی‌دهند یا انقدر سنگ می‌اندازند که شناسمان شوی. آنهایی هم که مثل من شانس آورده‌اند و هنوز سسر کارند، ماهی ۲۰ میلیون تومان می‌گیرند. شما شاید ندانی اما در بندرعباس ماضی ۲۰ میلیون تومان پول کرایه یک خانه کلنگی در حاشیه شهر هم نمی‌شود. هزینه‌های زندگی اینجا به خاطر حضور صنایع و بندار، نجومی است.»

عرق پیشانی‌اش را پاک می‌کند و ادامه می‌دهد: «اگر اشتباهی در سیستم گمرک پیش آید، باید تا ۱۱ شب در اسکله، در تاریکی و خطر بمانم تا



«جواد» جوانی از کارگران شرکت آریا سالار می‌گوید: «چهار ماه است خانه‌نشین شدم. بعد از کلی دوندگی، نام عدم نیاز به من دادند اما دولت هنوز یک ریال بیمه‌بیکاری به حسابم نریخته. به نان شب محتاج شده‌ام. دیروز دخترم دفتر مشق می‌خواست، نتوانستم بخرم. غرور یک مرد وقتی جلوی زن و بچ‌اش می‌شکند، دیگر قطور می‌تواند قد راست کند؟»

این روتین روزانه ماست. خیلی‌ها وسط محوطه غش می‌کنند.»

سعید از فقدان مطلق امنیت شغلی می‌گوید: «بعد از شروع جنگ و توقف کشتی‌ها، تبیغ تعدیل نیرو پدید کرد. وقتی کانتینری وارد نمی‌شود، صاحب شرکت که پورشه‌اش را در تهران سوار می‌شود، از جیبش به من حقوق نمی‌دهد. راحت زنگ می‌زند و می‌گوید فردا نیا. راننده‌های لیفتراک و ریج‌استاکر (جرثقیل‌های کانتینربر) با آن مهارت بالا و کار فوق‌خطرناکشان، قرارداد‌های سفیدامضای یک‌ماهه، ۳ ماهه و در بهترین حالت ۶ ماهه دارند. اگر اعتراض کنند، اسمشان می‌رود در «بلک‌لیست» حراست و پیمانکاران. این بلک‌لیست یعنی مرگ شغلی یعنی دیگر هیچ پیمانکاری در کل پهنه اسکله شهید رجایی و باهنر به تو کار نمی‌دهد.»

با لبخندی تلخ به گوشی موبایلش نگاه می‌اندازد و می‌گوید: «شما می‌گوی ۳۰ میلیون تومان؟ ۳۰ میلیون در بندرعباس یعنی هیچ. خرج زندگی در اینجا به مراتب از تهران بیشتر است. الان یازدهم ماه است، نگاه کن! من فقط ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار تومان در حساب بانک‌ام دارم. تماشش رفت پای قسط، کرایه خانه و بدهی بقالی. پول بنزین آزاد هم لیتری ۴۰ تا ۵۰ هزار تومان است چون کارت سوختم ماه پیش در محوطه کم شد و دولت کارت المثنی نمی‌دهد. خیلی از همکارانم بعد از تعدیل رفتند اسنپ کار کنند تا از گرسنگی نمریدن اما ماشین من مدل ۸۵ است، باتاقان زده و حتی پول تعمیرش را نداشتیم که بتوانم بروم مسافرکشی.»

روزی که آسمان اسکله فروریخت

در میان تمام دره‌های معیشتی، فقر، تورم و اخراج، سایه یک «ترומای» روان‌شناختی عمیق و تاریک بر سر تمام کارگران اسکله سنگینی می‌کند. انفجار مهیب اردیبهشت ۱۴۰۴، حادثه‌ای که در هیاهوی اخبار مختلف، از سرخط رسانه‌ها پاک شد اما داغ آن بر دل کارگران ماند و هنوز شب‌ها خواب را از چشمانشان می‌گیرد.

وقتی در گوشه و کنار شهر پای صحبت‌های شاهدان عینی این فاجعه می‌نشینم، متوجه می‌شوم که ابعاد این حادثه بسیار فراتر از یک آتش‌سوزی ساده بوده است.

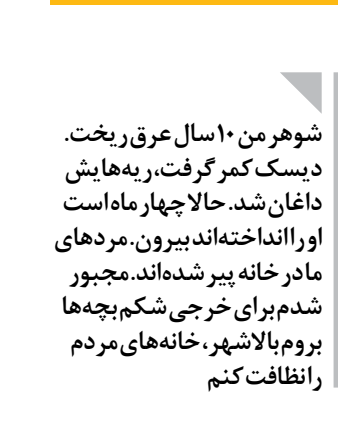
«علی» کارشناس ترخیص که در زمان وقوع انفجار در طبقه سوم سالن شیشه‌ای شرکت مشغول به کار بوده، آن روز جهنمی را با جزئیاتی میخکوب‌کننده این گونه روایت می‌کند: «ساعت حدود ۱۱ صبح بود. یک دفعه دو تا تصادی انفجار آمد. اولی کمتر بود؛ شبیه ترکیدن لاستیک تریلی اما دومی آن‌قدر مهیب، کرکننده و وحشتناک بود که موج انفجارش ساختمان بتنی گمرک را مثل یک گهواره تکان داد. موج انفجار مانیئور روی میز را از جا کند و کوبید توی صورت همکارم که روپروی من نشسته بود. تمام شیشه‌های سالن در کسری از ثانیه پودر شد و مثل باران ترکش روی سر ما ریخت. وحشت مطلق بود. همه جیغ می‌زدند و داشتند از پله‌های اضطراری فرار می‌کردند. وسط راه پله دیدم یک نفر سر تاسر خونی روی پله‌ها افتاده و

جمعیت از شدت ترس، دارند از روی بدن او رد می‌شوند. دیوانه شدم، داد زدم، التماس کردم تا چندنفر ایستادند و کمک کردند او را کشان کشان به



پایین بردیم. وقتی رسیدیم بیرون ساختمان... یا ابوالفضل... محوطه شبیه فیلم‌های جنگ جهانی شده بود. آسمان سیاه مطلق بود. بیرون فقط خاک قهوه‌ای و زرد بود که در هوا معلق بود و ماشین‌های سنگینی که مثل اسباب‌بازی تکه تکه شده بودند و می‌سوختند.»

صدایش می‌لرزد، آب دهانش را قورت می‌دهد و می‌گوید: «گویا آن



کانتینر‌هایی که منفرج شدند، حاوی مواد خطرناک و انفجاری بودند و اتفاقا نباید در محوطه عادی به راحتی ول می‌شدند اما هیچ‌کس توجه نکرده بود. فاجعه اینجااست که حتی روی این کانتینرها لیبیل خطرناک هم نبود که ما حداقل بفهمیم این مواد منفرج‌کننده هستند.»

او ادامه داد: «در اخبار گفتند فقط چند نفر زخمی شدند. نمی‌دانم دقیقاً چند نفر مردند، چون منطقه را سریعاً قرنطینه کردند اما به این دو چشم خودم دیدم که یک کارگر لیفتراک که نزدیک کانتینرها بود، در لحظه انفجار «پودر» شد، بخارشد و چیزی از او نماند. آیا برای خانواده‌های این بی‌توانان کاری کردند؟ کسی در این مملکت به یک کارگر عملیاتی ساده، یا یک کارگر بی‌نام‌ونشان اهمیت می‌دهد.»

ترس‌م‌ای روانی این انفجار هنوز با کارگران است. یکی دیگر از کارگران، مردی چهل‌ساله با چهره‌ای تکیده می‌گوید: «از آن روز به بعد، دیگر آدم سابق نشدم. افسردگی شدید گرفت.م. الان با کوچک‌ترین صدایی، حتی افتادن یک پالت چوبی، بدنم واکنش نشان می‌دهد. روی زمین، خیز برمی‌دارم و قلمب می‌خواهد از سینه‌ام بیرون بزند. وقتی عکس جنگ و ویرانی می‌بینم، تمام وجودم را غم و وحشت می‌گیرد.»

زنانی که بار فروروشی را به دوش می‌کشند

سراغ خانواده‌های این کارگران در مناطق حاشیه‌نشین می‌روم. به محله «کمربندی» در حاشیه بندرعباس. کوچه‌هایی خاکی، جوی‌های آب راکد و بسوی تعفن فاضلاب. خانه‌هایی که با بلوک‌های سیمانی ارزان ساخته شده‌اند و سقف‌هایشان با ورم‌ق‌های فلزی زنگ‌زده پوشیده شده است.

با «هنیه» همسر یکی از کارگران اخراجی شرکت‌های پیمانکاری که سه فرزند دارد، صحبت می‌کنم. در حالی که لباس‌های سفید چپه‌ها را در یک تشک پلاستیکی می‌شوید، می‌گوید: «شهر من ۱۰ سال در آن جهنم عرق ریخت. دیسک کمر گرفت، ریه‌هایش داغان شد. حالا چهار ماه است او را رانداخته‌اند بیرون. مرده‌ای ما در خانه پیر شده‌اند. مجبور شدم برای خرجی شکم چپه‌ها بروم بالاشر، خانه‌های مردم را نظافت کنم. سوپرمارکت محله دیگر نسیه هم نمی‌دهد. پسر بزرگم که باید برود کلاس نهم، می‌خواهد ترک تحصیل کند برود شاگرد مکانیک شود. جنگ که راه افتاد، ترکش‌هایش مستقیم خورد و وسط سفره ما. تاوان تحریم و محاصره را ما می‌دهیم.»

روای محال بازگشت

غروب که بر سرتاسر خلیج فارس سایه می‌اندازد، شرجی هوا دست می‌اندازد تا آخرین روزه‌های نفس را هم با خود ببرد. ایستاده بر بام یکی از ساختمان‌های مشرف به دریا در مرکز شهر، به نقطه‌ای خیره می‌شوم که قرار بود شاه‌رگ اتصال این سرزمین به جهان باشد اما امروز در پشت گیت‌های بسته‌اش، تنها قبرستانی ست از کانتینرهای خالی، جرنقیل‌های فلج و انسان‌هایی به جان‌مانده که امید در نگاهشان کمرنگ شده است.

آنچه در این روز‌های برالتهاب می‌گذرد، صرفاً داستان توقف تجارت یا کاهش شاخص‌های اقتصادی نیست. این، قصه غصه پرلد آدم‌هایی است که همواره بیرون‌مانده بوده‌اند.

این کارگر بومی و آن نیروی عملیاتی آفتاب‌سوخته هستند که صورتحساب تمام حوادث و بحران‌ها را پرداخت می‌کنند. تلخ‌ترین حقیقتی که در لایه‌لای این گفت‌وگوها پنهان شده، نه در آمار اخراجی‌هاست و نه در فاجعه‌های پنهان بلکه در تغییر غم‌انگیز سطح آرزوهاست. مردمی که روی دریایی از ثروت، نفت، فولاد و ترانزیت زندگی می‌کردند،

اوج آرزویشان این شده تا زمان به عقب برگردند؛ به روز‌هایی که گرچه